

سیاست خارجی آمریکا در ایران از ملی شدن صنعت نفت تا پیروزی انقلاب اسلامی

گفت وگو با مارک ج. گازیورسکی، کارشناس روابط خارجی آمریکا و ایران

گفت وگو: مرتضی رسولی پور

اشاره

پرداختن به موضوع روابط خارجی آمریکا و ایران، به ویژه پس از زمانی که آمریکا از صحنه جنگ جهانی دوم فاتحانه بیرون آمد تا زمانی که انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ به نتیجه رسید، همواره از سوی دو گروه عمده از پژوهشگران ایرانی و خارجی مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. هرچند هرکدام طبق منافع ملی خاص خود به بررسی رخدادها پرداخته‌اند؛ اما اعتراف مقامات ارشد دستگاه دیپلماسی آمریکا، در سالهای اخیر، به مداخله در امور داخلی ایران و اعمال نظر در طراحی و اجرای کودتای ۲۸ مرداد به این معنی است که دولت آمریکا، حداقل در تحمیل ۲۵ سال حاکمیت استبداد و اختناق در ایران، سهم عمده‌ای داشته است. دولت آمریکا، در سالهای آغازین پس از جنگ دوم جهانی، با توجه به تحلیل روزافزون قدرت استعماری انگلستان در خاورمیانه، برآن شد تا به منظور دست‌اندازی بر منابع نفت ایران ابتدا با ایرانیان هوادار ملی کردن صنعت نفت همصدایی کند و سپس با ترفند دیپلماسی، و بعد از مدتی مداخله نظامی، دولتمردان ایرانی را به پشت میز انعقاد قراردادهای استعماری بکشاند. انعقاد قرارداد کنسرسیون در ۱۳۳۳، برقراری پیمان دو جانبه نظامی در ۱۳۳۷، واداشتن دولت ایران به موافقت با ایجاد مرکز استراق سمع در شمال استان خراسان برای کنترل آزمایشهای موشکی شوروی، به هم زدن الگوی مالکیت کشاورزی و انجام دادن «اصلاحات ارضی» فرمایشی، فشار به دولت و مجلس برای اعاده کاپیتولاسیون از طریق تصویب لایحه مصونیت سیاسی و قضایی مستشاران آمریکایی و تشویق ایران برای خرید تسلیحات نظامی نمونه‌های بارز چنین

رابطه‌ای بودند.

آنچه در این شماره می‌خوانید مصاحبه واحد تاریخ شفاهی موسسه با گازیورسکی پژوهشگر آمریکایی، در روزهای سی‌ام بهمن و چهارم اسفند ۱۳۷۷ است که در زمینه رابطه ایران و آمریکا بحث شده است. در این مصاحبه هرچند جزئیاتی از این رابطه و چند رخداد مهم در ۵۰ سال گذشته به گونه‌ای آشکار بیان می‌شود؛ اما پاره‌ای از اظهارات و دیدگاههای مصاحبه‌شونده قابل تأمل و نقد است:

۱. مصاحبه‌شونده از نقش دولت انگلستان و تحریکات عوامل انگلیس در واقعه ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت دکتر مصدق نه تنها سخنی بر زبان نمی‌آورد بلکه از آن به عنوان کودتای صدرصد آمریکایی یاد می‌کند.

۲. گازیورسکی بخش عمده‌ای از اطلاعات خود درباره حوادث سالهای ۳۱ و ۱۳۳۲ را حاصل مطالبی می‌داند که چند عضو سازمان سیا و کسان دیگر، شفاهاً، در اختیار او قرار داده‌اند؛ اما با گذشت بیش از ۵۰ سال از آن حوادث، مصاحبه‌شونده هنوز از ذکر نام آنها خودداری می‌کند و به این ترتیب ناخواسته، و به گونه جدی، بر ادعاهای خود خدشه وارد می‌آورد و از اعتبار سخن خود می‌کاهد.

۳. مصاحبه‌شونده براین باور است که شرکتهای نفتی آمریکا در دوران زمامداری دکتر مصدق، و بعد از آن، مایل نبودند در برنامه‌های نفتی ایران مشارکت کنند. او این نکته را که پس از کودتا ۱۴ یا ۱۵ ماه طول کشید تا یک معامله نفتی صورت گیرد، شاهد مدعای خود قرار داده است. صرف‌نظر از شواهد تاریخی و اینکه شرکتهای آمریکایی تا قبل از ملی شدن صنعت نفت، حداقل دوبار، درخواست مذاکره برای گرفتن امتیاز نفت از ایران کرده بودند (سالهای ۱۳۰۰ و ۲۴-۱۳۲۳) و در این راه حتی یک قربانی هم دادند (ماژور ایسبری)، اظهارنظر شاه مخلوع در مذاکرات نفتی سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ مؤید این واقعیت است که ایالات متحده، مانند حکومت بریتانیا، در صورت تضمین یک معامله منصفانه نفتی! از حفظ و بقای سلطنت او حمایت خواهد کرد.^۱ شاه در این مذاکرات اظهار امیدواری کرده بود کنسرسیوم به تمام منابع نفتی ایران که خواستار شده بود دست یابد.^۲

۴. و سرانجام، اینکه، گازیورسکی، بدون در نظر داشتن آمارهای منتشر شده و برخلاف نظر اغلب کارشناسان اقتصادی، سالهای نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ میلادی را در اثر اجرای نیم بند قانون اصلاحات ارضی، سالهای شکوفایی اقتصاد ایران

۱. بنگرید به: فرهاد رستمی. پهلویها، خاندان پهلوی به روایت استاد. تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر

۲. همان، ص ۵۷۵.

ایران، ۱۳۸۲، ج ۳، صص ۵۶۴-۵۶۵.

می‌داند. ظاهراً قرار بود اصلاحات ارضی برای سامان دادن به کشاورزی ایران صورت بپذیرد و، با تقسیم اراضی، ازدیاد تولیدات کشاورزی و دامی را به ارمغان آورد؛ اما متأسفانه از همان ابتدا چشم‌انداز روشنی از اجرای قانون اصلاحات ارضی وجود نداشت و چون این کار با در نظر گرفتن اوضاع بومی و عوامل جغرافیایی خاص ایران پی‌ریزی نشده بود نتوانست زمینهای زیرکشت را پربهره و زمینهای بایر را معمور کند، توسعه بدهد و سطح درآمد کشاورزی را بالا ببرد. مطابق گزارشهای رسمی، در سال ۱۳۵۰ فقط یک پنجم کل زمینهای قابل کشت، زیر کشت بوده است. در نتیجه، میزان واردات محصولات کشاورزی و دامی افزایش یافت. حاصل اصلاحات ارضی کاهش جمعیت روستایی و افزایش جمعیت طبقه پایین شهری در اثر سرازیر شدن کشاورزی به حاشیه شهرها بود. بی‌توجهی به این امور موجب شده تا مصاحبه شونده به سوی اشتباهات دیگر

سوق داده شود به گونه‌ای که مدعی شده «به تدریج در دهه ۱۹۶۰ آمریکا به شاه وابسته شد» و «شاه دیگر هیچ وابستگی به کمکهای اقتصادی آمریکا نداشت... و به لحاظ اقتصادی کاملاً مستقل بود»؛ درحالی که وابستگی میان ایران و آمریکا دوجانبه بود. زمانی که دلارهای حاصل از فروش سرمایه‌های ملی و ذخایر زیرزمینی در سالهای آغازین دهه ۱۳۵۰ به سوی اقتصاد ایران سرازیر شد، به ویژه جهش ناگهانی قیمت نفت در سال ۱۳۵۳ که نرخ رشد ۲۲۸ درصدی را نصیب اقتصاد کشور کرد و درآمد ارزی را از ۶/۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ به ۲۱ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۳ افزایش داد، سطح درآمدهای عمومی بالا رفت و به جای اینکه این درآمد سرشار در مسیر توسعه صنعتی سرمایه‌گذاری شود و زیربنای اقتصادی را قوام بخشد، متأسفانه، صرف ترویج فرهنگ مصرف بیشتر در جامعه شد و، در نهایت، به وارد کردن کالاهای خارجی انجامید. دلارهای به دست آمده اگر در خدمت دولتی دوراندیش بود شاید می‌توانست صنعت و کشاورزی ایران را متحول کند اما، متأسفانه، بدون هیچ ارزش افزوده‌ای نصیب بیگانگان شد.

□ لطفاً درباره پیشینه خانوادگی، سن و حوزه تحصیلاتی خود صحبت کنید.

● نام من مارک گازیورسکی است. ۴۳ ساله هستم. والدین پدرم حدود ۸۰ سال قبل، از لهستان به آمریکا مهاجرت کردند. آنان کشاورزانی بودند که به آمریکا آمدند و هرگز تکلم به زبان انگلیسی را فرا نگرفتند. مادرم پدری داشت که از آلمان به آمریکا مهاجرت کرده و نانوا بود. همسرش، که مادربزرگم بود، متولد آمریکا بود ولی والدینش آلمانی بودند. بنابر این، من از یک طرف آلمانی و از طرف دیگر لهستانی هستم. نام عجیب من لهستانی است، درحالی که خودم در نیویورک به دنیا آمدم و در آنجا بزرگ شدم. هنگامی که دانشجوی مقطع کارشناسی دانشگاه شیکاگو بودم ریاضیات می‌خواندم. در مقطع کارشناسی ارشد در رشته علوم سیاسی به دانشگاه کارولینای شمالی رفتم و پس از اخذ مدرک دکتری، در دانشگاه ایالتی لوئیزیانا مشغول بوده‌ام.

□ چطور شد به مطالعه پیرامون تاریخ تحولات ایران علاقه‌مند شدید؟

● نخست در زمان انقلاب ایران به مطالعه درباره آن علاقه‌مند شدم. در آن زمان تازه وارد مقطع کارشناسی ارشد شده بودم و دیدم انقلاب ایران بسیار ضدآمریکایی است. می‌خواستم علت ضدآمریکایی بودن آن را بفهمم و بدانم حقیقت پشت پرده چیست. در نتیجه، رساله دکتری خود را در مورد «تاریخ سیاست آمریکا در قبال ایران

در دوران شاه و پس از آن» نوشتم. این کتاب تحت عنوان سیاست خارجی آمریکا و شاه به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است.

به این ترتیب، در ابتدا انقلاب و بحران گروگانگیری، موجب علاقه‌مندی من به مسائل ایران شد؛ بعدها، وقتی که دوستان ایرانی پیدا کردم و به مطالعه بیشتر پرداختم، به فرهنگ و مردم ایران علاقه بیشتری یافتم. البته بخش مهمی از سوابق مناسبات آمریکا و ایران به کودتای ۱۹۵۳ برضد دکتر مصدق برمی‌گردد. هنوز برخی از جوانب این کودتا کاملاً مورد بررسی قرار نگرفته است و من درباره این موضوع بسیار کار کرده‌ام و مصاحبه‌هایی با مقامهای سیا و افراد دیگری که به نحوی در این جریان دست داشتند، ترتیب دادم و مقاله‌ای مستقل از کتابم را در این خصوص جداگانه منتشر ساختم؛ البته بیشتر مطالب آن در کتابم آمده است.

با دنبال کردن رخدادهای ایران بعد از کودتای ۱۹۵۳، نهایتاً به پژوهش درباره کودتای ژنرال قزقونی (که فکر می‌کنم در زمان نخست‌وزیری منوچهر اقبال بود) علاقه‌مند شدم و مقاله‌ای در آن خصوص تهیه کردم که به فارسی نیز ترجمه شده است.^۳ این موارد، مجموعه کارهایی است که درباره ایران انجام داده‌ام.

□ اگر موافق باشید گفت وگو را از دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق و علل و عواملی که به کودتای ۱۹۵۳ منجر شد، شروع کنیم.

● موافقم.

□ ساختار سیاسی دولت دکتر مصدق چگونه بود؟ آیا از این نظر تفاوتی بین دولت ایشان و دولت‌های قبلی وجود داشت؟

● تفاوت عمده دولت مصدق با دولت‌های دیگر در آن بود که دست کم از زمان مشروطیت به بعد اولین دولت اصلاح‌طلب بود. مصدق قویاً بر توسعه آزادیهای سیاسی، قانونمداری و نیز از بین بردن نفوذ بریتانیا و ملی کردن صنعت نفت تأکید می‌کرد. اینها موضوعاتی بودند که نه تنها دولت‌های پیش از وی بلکه دولت‌های پس از وی نیز آنها را دنبال نکردند.

۳. بنگرید به: سرهنگ غلامرضا نجاتی. ماجرای کودتای سرلشکر قزقونی. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳. صص ۳۳-۸۹.

□ در زمان روی کار آمدن دکتر مصدق آیا تمایز و تفاوتی در سیاست خارجی انگلستان و آمریکا نسبت به دولت ملی او وجود داشت؟

● تمایز قائل شدن بین دولت ترومن و دولت آیزنهاور در ایالات متحده از یک طرف، و بین دولت ترومن و دولت انگلستان از سوی دیگر، بسیار حائز اهمیت است. تا زمانی که ترومن بر سر قدرت بود آمریکاییها بسیار تلاش کردند تا یک قرارداد نفتی بین ایران و بریتانیا تنظیم و منعقد شود. ترومن مصدق را دوست داشت؛ به همین جهت هنگامی که مصدق به سازمان ملل آمد، آمریکاییها استقبال خوبی از او به عمل آوردند. تنها زمانی که آیزنهاور به قدرت رسید آمریکاییها عملیات خود را بر ضد مصدق آغاز کردند. من احساس می‌کنم دولت ترومن با اینکه از بریتانیا جانبداری می‌کرد، نقش مثبت‌تری در [ماجرای اختلاف] میان ایران و بریتانیا داشت و سخت تلاش نمود تا دو کشور به توافقی دست یابند.

البته بریتانیاییها همان امپریالیستهای سنتی بودند و آمریکاییها با این موضوع بسیار مخالف بودند. در نتیجه، در دوران ترومن مناسبات بین بریتانیا و آمریکا چندان خوب نبود و تنشهایی وجود داشت. زمانی که آیزنهاور به قدرت رسید روابط دو کشور برای اقدام مشترک بر ضد دولت مصدق بهبود یافت.

□ آیا ایالات متحده و بریتانیا بر این عقیده نبودند که ادامه فعالیت دولت دکتر مصدق با منافع درازمدت آنان در تعارض جدی قرار خواهد گرفت؟ و آیا همین نگرش، آنان را بیشتر به هم نزدیک نکرد؟

● بله، هنگامی که دولت آیزنهاور به قدرت رسید، در واقع، همین رابطه برقرار بود. البته من نمی‌گویم که آنها نسبت به روند تحولات ایران دیدگاه مشابهی داشتند. دیدگاه آنها در این خصوص متفاوت بود؛ اما دغدغه اصلی آنها این بود که ایران در زمان مصدق از مسیر خود منحرف نشود. دیدگاه آمریکاییها در آن روزها این بود که در این صورت حزب توده تقویت خواهد شد و ممکن است کمونیستها بر اوضاع مسلط شوند. اما بریتانیاییها در این اندیشه نبودند بلکه بیشتر در پی حفظ منافع خود و نفوذ بیشتر در صنعت نفت ایران بودند. با این دو دیدگاه متفاوت، همکاری آمریکا و انگلستان را می‌توان ملاحظه کرد.

□ به حزب توده اشاره کردید. به راستی این باور که اقدامات دکتر مصدق موجب گسترش

فعالیت توده‌ایها و به قدرت رسیدن آنها می‌شد تا چه حد واقع‌بینانه و جدی است؟

● این پرسش بسیار جالبی است. تحلیل کارشناسان دولت آمریکا، از جمله تحلیل کارشناسان سیا، درباره حزب توده آن بود که این حزب خطر جدی ندارد. البته این موضعی بود که آمریکا پیش از به قدرت رسیدن آیزنهاور اتخاذ کرده بود. می‌توان گفت که کارشناسان حکومت آمریکا در ابتدا فعالیت حزب توده را مشکل بزرگی تلقی نمی‌کردند؛ اما هنگامی که آیزنهاور به قدرت رسید، او و جان فاستر دالس وزیر امور خارجه و آلن دالس رئیس سیا و دیگر مقامات عالی‌رتبه دولت آمریکا به این نتیجه رسیدند که خطر کمونیستها جدی است. بدین ترتیب، نظر واحدی در این خصوص در آمریکا وجود نداشت.

در یک بازنگری می‌بینیم گرچه نفوذ کمونیسم در ایران چندان جدی نبود، با وجود این، باید به خاطر داشت که پس از گذشت یک سال از زمامداری مصدق شبکه بسیار بزرگ و وسیع حزب توده در نیروهای مسلح ایران کشف شد به طوری که ۵۰۰ تن از اعضای این حزب بازداشت شدند. برخی از آمریکاییها عقیده دارند وجود این شبکه خطر جدی کمونیستها را در ایران ثابت می‌کند. روشن نیست که اهمیت مسئله تا چه اندازه است. شاید خطر جدی بوده و شاید هم نه.

اجازه دهید نکته دیگری را نیز بیفزایم. در این دوره تشنجات بسیار شدیدی در جهان وجود داشت. به خاطر سپردن این نکته حائز اهمیت است که پس از گذشت زمانی کوتاه از جنگ جهانی دوم، ارتشهای هر دو بلوک بسیار مقتدر بودند. تنها چند سال پیش از آن اتحاد شوروی تلاش کرده بود آذربایجان را از ایران جدا کند. جنگ کره نیز در جریان بود. آمریکاییها در جبهه مخالف نیروهای کمونیست چین می‌جنگیدند. اتحاد شوروی اروپای شرقی را اشغال کرده بود. به نظر می‌رسید میان آمریکا و شوروی نیز جنگی در گرفته است - منظورم جنگ سرد است. حتی اگر احتمال تسلط کمونیسم در ایران ناچیز بود، دولت آیزنهاور در این مورد بسیار سختگیرتر از دولت ترومن بود. بازنگری اوضاع آن زمان و درک تشنجهای سوءتفاهمات حاکم بر دنیا در آن اوضاع و احوال مطلب را روشن‌تر می‌کند.

□ نظر دیگری هم وجود دارد حاکی از اینکه، دست کم بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست خارجی آمریکا به شدت تحت تأثیر دیپلماسی بریتانیا بوده است. بر این اساس، در خصوص تحولات ایران، دولت انگلستان سعی در بزرگنمایی کمونیسم و فعالیت‌های

حزب توده داشته تا آمریکا را از موضع بیطرفی به سوی حمایت از انگلستان بکشاند. اسناد به دست آمده از خانه ریچارد سدان در خرداد ۱۳۳۰ روشن کرد که دولت انگلستان با کمک مالی به بسیاری از نشریات توده‌ای فعالیت آنها را هدایت می‌کرده است. همچنین اسناد به دست آمده از فعالیتهای اغتشاش‌آمیز شبکه‌ای موسوم به بدامن (BEDAMN)^۴ که در وقایعی چون ۲۳ تیر ۱۳۳۰ (روزی که اورل هریمن از سوی رئیس‌جمهور آمریکا برای میانجیگری در مذاکرات نفت به ایران آمد) نقش اساسی داشت و محرک اصلی بود، ما را به تأمل بیشتر در مورد «توده نفتی»، که مصدق به کار می‌برد، وامی‌دارد.

● گفته می‌شود که بریتانیاییها نظریه کمونیسم را در ایران ماهرانه دستکاری کردند و در ایران و آمریکا نفوذ داشتند. معمولاً اینتلجنس سرویس عده‌ای از مردم را هدایت می‌کرد تا خودشان را طرفداران حزب توده نشان دهند؛ و به این ترتیب، در میان مردم خوف و هراسی از حزب توده به وجود بیاید. باز، گفته می‌شود که آنها حتی شاخه‌ای در حزب توده داشتند که «حزب توده بریتانیا» خوانده می‌شد زیرا از سوی آنها حمایت می‌شدند. کریستوفر وودهاوس در کتاب خود به نام اقدام مخاطره‌آمیز یک نکته در تأیید این مطلب آورده می‌نویسد که بریتانیاییها به طریقی زیرکانه خطر کمونیسم را در ایران جدی نشان دادند تا آمریکاییها را بترسانند و آنها را بر اجرای عملیاتی برضد مصدق برانگیزند. در نتیجه، به نظر می‌رسد که بریتانیاییها تا اندازه‌ای هم در این عمل موفقیت داشتند؛ اما من نسبت به این تحلیل تردید دارم.

چنانکه گفتم، تحلیلگران وزارت خارجه آمریکا و سیا خطر کمونیسم را چندان جدی نمی‌گرفتند. آنان از نفوذ بریتانیا در حزب توده به خوبی اطلاع داشتند. آمریکاییها و سازمان سیا در این دوره عواملی در درون حزب توده جای داده بودند و می‌دانستند که حزب توده چه می‌کند و باز خوب می‌دانستند که بریتانیاییها حزب توده را تحت کنترل خود دارند. افسران بازنشسته سیا درباره برادران لُنکرانی و حزب توده بریتانیا با من صحبت کردند. آنها از این موضوع مطلع بودند و با آنکه بریتانیا درصدد افزایش هراس و تشنج درباره حزب توده بودند آمریکاییها می‌دانستند که آنها در حال

۴. شبکه‌ای که از سال ۱۹۴۸ مسئولیت هدایت یک رشته عملیات نفوذی - سیاسی و عملیات تبلیغی - فرهنگی را در چارچوب همکاری اینتلجنس سرویس و سازمان سیا بر مبنای امکانات MI-6 و بودجه کلان سیا در ایران به عهده داشت. بدامن یک برنامه تبلیغاتی و سیاسی بود که از طریق شبکه‌ای به سرپرستی شاپور ریپورتر و اسدالله علم با نامهای مستعار «نرن» (Nerren) و «سیلی» (Cilly) اداره می‌شده و ظاهراً بودجه سالانه آن معادل یک میلیون دلار بوده است.

انجام دادن چه کاری هستند.

آنچه من به آن اعتقاد دارم این است که حزب توده در یک سال اول زمامداری مصدق دارای شبکه‌ای بسیار قوی مرکب از ۵۰۰ افسر در نیروهای مسلح ایران بود. هنگامی که این شبکه کشف شد، اطلاعات دیگری حاکی از وجود سازمان دیگری از حزب توده در میان درجه‌داران به دست آمد. گرچه هیچ‌گاه کانون و محل اصلی این شبکه کشف نشد؛ ولی همواره این نگرانی وجود داشت که حزب توده نفوذ گسترده‌ای در ارتش ایران به دست آورده است. در نتیجه، هراس از حزب توده بسیار قابل توجه بود. من جداً فکر نمی‌کنم که بریتانیاییها کار بسیاری برای افزایش این هراس انجام داده باشند. هراس وجود داشت ولی نه به اندازه‌ای که بعضیها می‌گویند. من فکر می‌کنم سبب اصلی کودتا آن بود که دولت آیزنهاور نسبت به دولت ترومن با ترس بیشتری از کمونیسم بر روی کار آمد. دولت آیزنهاور می‌خواست در تمام دنیا سهم بسیار مؤثری در مبارزه با کمونیسم داشته باشد؛ و برای تحقق بخشیدن به این هدف به توجیه زیادی نیاز نداشت. آنها می‌خواستند به مردم آمریکا و به روسها نشان دهند که در مقابل کمونیسم و کمونیستها نقش فعالانه‌ای دارند؛ از این رو، این تصمیمی نبود که دقیقاً مبتنی بر شواهد متقن دال بر هراس بسیار از کمونیسم باشد بلکه تصمیمی بود بیشتر متکی بر ملاحظات سیاسی.

در مورد تأثیر دیپلماسی انگلستان بر سیاستهای آمریکا در این دوره، البته این واقعیتی است که بریتانیا و آمریکا در آن زمان و نیز اکنون متحدان بسیار نزدیکی بوده و هستند. آمریکاییها مایل بودند، تا جایی که می‌توانند، به بریتانیا کمک کنند؛ اما این به آنها معنی نبود که آمریکاییها ابله و یا بازیچه دست آنها باشند. در این دوره، موقعیت بریتانیاییها در ایران بسیار ضعیف بود. آنها در این دوره شرکای ضعیف‌تر آمریکا بودند.

از سوی دیگر، تقریباً ده ماه قبل از کودتا، سفارت بریتانیا در ایران بسته شد و کارمندان انگلیسی ایران را ترک کردند. کارمندان شرکت نفت هم، مدتی قبل از بسته شدن سفارت، از ایران رفته بودند. بنابر این، توان انجام دادن کاری در ایران نداشتند و نمی‌توانستند دولت آمریکا را تحت فشار قرار دهند. در این دوره، آنها بسیار ضعیف و وابسته به اقتصاد آمریکا بودند. همان‌طور که گفتم، آمریکاییها ابله نبودند بلکه اوضاع را در ایران به خوبی درک می‌کردند و از کلیه مقاصد بریتانیا در ایران اطلاع داشتند.

آمریکاییها درصدد متوقف ساختن سیاستهای امپریالیستی بریتانیا بودند. قابل توجه است که آمریکا زمانی خود از مستعمرات بریتانیا بود و ما خودمان انقلاب ضدانگلیسی داشتیم. در این زمان بریتانیا تازه هندوستان را ترک کرده بود و استعمارزدایی موضوع مهمی در این دوره شده بود. آمریکا هم از استعمارزدایی حمایت می‌کرد. در نتیجه نوعی تنش و رقابت میان آمریکا و بریتانیا وجود داشت. بنابراین، پاسخ اصلی من به پرسش شما این است که فکر نمی‌کنم آمریکاییها چندان تحت تأثیر بریتانیا قرار گرفته باشند.

□ پس، به نظر جناب عالی دولت انگلستان کمترین نقشی هم در کودتای ۱۹۵۳ نداشته است! ● این تصمیم آمریکا بود که کودتای ۱۹۵۳ انجام گرفت و من فکر نمی‌کنم که این تصمیم چندان هم نادرست بوده باشد. این تصمیم ناشی از ذهنیت دوران جنگ سرد بود. تا جایی که من تحقیق کرده‌ام، بریتانیاییها نقش چندان در کودتا نداشتند. تا جایی که می‌دانم تنها نقش مهمی که بریتانیا در کودتا داشت این بود که برادران رشیدیان را در خدمت آمریکاییها قرار داد. آنها از عوامل مهم بریتانیا در این دوره بودند؛ اما برادران رشیدیان هم نقش چندان در کودتا نداشتند.

□ پس چگونه بود که بعد از کودتا و، به موجب تصمیم کنسرسیوم، ۴۰ درصد سود حاصل از نفت ایران عاید انگلستان شد؟

● همان‌طور که قبلاً گفتم، در آن زمان شرکتهای نفتی آمریکا علاقه‌ای به مداخله در امور ایران نداشتند و بازارهای جهانی مملو از نفت بود. این شرکتها تمام مقدار نفتی را که می‌خواستند در اختیار داشتند و به منبع دیگری نیاز نبود. از طرفی، فعالیت در ایران برای شرکتهای نفتی آمریکایی مستلزم تحمل هزینه‌ای گزاف بود. در نتیجه، آنها علاقه‌ای به صد درصد آمریکایی کردن کنسرسیوم نداشتند. درست نمی‌دانم چرا مقامات آمریکایی و مقامهای ایرانی تصمیم گرفتند ۴۰ درصد سهم را به بریتانیا بدهند. در این خصوص باید با شخصیت‌های دیگر گفت و گو کنیم؛ اما این موضوع برای من چندان تعجب‌آور نیست. من فکر می‌کنم احتمالاً آمریکاییها احساس می‌کردند این امر به اقتصاد بریتانیا کمک خواهد کرد. در آن زمان، بریتانیا در موقعیت اقتصادی نامساعدی به سر می‌برد و چنین تصمیمی موجب خوشنودی آنها می‌شد. احتمالاً مقامهای ایرانی هم چنین فکری داشتند. شاه و علی‌امینی در مذاکرات حضور داشتند

و اگر مخالف مشارکت بریتانیا در کنسرسیوم بودند می‌توانستند مانع شوند. احتمالاً آنها در این اندیشه بودند که، به لحاظ سیاسی، برای ایران بهتر خواهد بود که بریتانیا نیز در کنسرسیوم حضور داشته باشد. بنابر این، دلیلی وجود ندارد که این تصمیم را پاداش مداخله بریتانیا در کودتا تلقی کنیم؛ زیرا نقش بریتانیا در کودتا بسیار ناچیز بود. کتابی که کریستوفر مونتاگ وود هاوس^۵ در مورد کودتا نوشته نیز به روشنی به این موضوع اشاره می‌کند که شواهدی دال بر نقش مهم بریتانیا در کودتا وجود ندارد.

□ اسم شاپور ریپورتر و اسدالله علم، به عنوان دو تن از گردانندگان شبکه انگلیسی بدامن و افرادی که وظیفه برقراری رابطه بین سازمان سیا و ایتلیجنس سرویس را در کودتای ۱۹۵۳ داشتند، در اسناد آمده است. آیا جناب عالی از چگونگی این ارتباط و اینکه چه

۵. مسئول عملیات ایران در ایتلیجنس سرویس و MI-6 که در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۲ در تهران بود و بعدها رئیس انستیتیوی سلطنتی امور بین‌المللی، نماینده مجلس عوام از حزب محافظه‌کار و رئیس مؤسسه انتشاراتی پنگوئن شد.

کسانی به عنوان افراد شاخص در مرتبط کردن شبکه‌های سنتی جاسوسی انگلستان در ایران با شبکه سیا نقش عمل می‌کردند، اطلاعی دارید؟

● تا جایی که می‌دانم، تنها نقش مهمی که بریتانیا در کودتا داشت این بود که برادران رشیدیان را در خدمت آمریکاییها قرار داد. آنها از عوامل مهم بریتانیا در این دوره بودند؛ اما برادران رشیدیان نیز نقش چندان مهمی در کودتا نداشتند. این کودتا اساساً کار آمریکاییها بود و افرادی که با آمریکا در ارتباط بودند، از قبیل فضل‌الله زاهدی و پسرش و چند ژنرال دیگر. فکر نمی‌کنم افرادی که نام بردید نقش چندان در شبکه بدامن داشته‌اند. من چیزی در این خصوص نشنیدم؛ ممکن است نقش داشته باشند، اما من اطلاع ندارم.

من با پنج شش نفر از افراد سیا، که مستقیماً در کودتا دخالت داشتند، صحبت کرده‌ام. آنها مدتی طولانی تمام جزئیات را برای من تعریف کردند؛ ولی هیچ کدام اسمی از شاپور ریپورتر و یا علم به میان نیاوردند و هیچ یک سخنی دربارهٔ مداخلهٔ بریتانیا به زبان نیاوردند. ممکن است بریتانیا به‌طور جداگانه فعالیتی در این زمینه صورت می‌داده است. کاملاً محتمل است که برخی از ایرانیها نیز به‌طور مستقل برای خود فعالیت می‌کردند و چه بسا کارهای مهمی هم انجام داده باشند. احتمالاً بعدها هماهنگی خود را با شبکهٔ بدامن قطع کردند. به هر حال، من نتوانستم اطلاعاتی دربارهٔ آنها به دست بیاورم. من فقط تا جایی که کودتا به آمریکاییها مربوط می‌شود اطلاع دارم. فکر نمی‌کنم آن جنبهٔ ماجرا که به بریتانیاییها مربوط می‌شود چیز مهمی باشد.

□ جناب عالی در مقاله‌ای که درخصوص کودتا منتشر کردید اشاره به دو اسم رمز «نرن» و «سیلی» می‌کنید که نقش مهمی در کودتا داشتند. لطفاً در مورد اسم اصلی آنها و فعالیت‌هایشان توضیح دهید.

● شخصی نام آنها را به من گفت. اما من قول دادم که فاش نکنم در نتیجه حتی اگر به یاد داشته باشم نمی‌توانم نام آنها را بگویم. خودم آنها را ندیدم و هیچ‌گاه صحبتی با آنها نکردم اما زمانی آنها را می‌شناختم.

□ تصور نمی‌کنید چنین اظهارتی از سوی شما فاقد ارزش تاریخی باشد؟ چگونه می‌توان از پژوهشگران انتظار داشت مطلبی و ادعایی را بپذیرند در حالی که منبع و مأخذ اصلی آن معلوم نباشد؟

● آنچه که در این مورد می‌توانم بگویم این است که آنها دو روزنامه‌نگار ایرانی بودند که فعالیت‌های مهمی در کودتا داشتند. البته فعالان ایرانی دیگری هم در کودتا مانند [برادران] رشیدیان، [فضل‌الله و اردشیر] زاهدی و [تیمور] بختیار بودند. اما هیچ بریتانیایی در کودتا مشارکت نداشت. سفارت بریتانیا در ایران، مدتها قبل از کودتا، تعطیل بود و همه انگلیسیها از ایران بیرون رانده شده بودند. تمام افسران ایتلیجنس سرویس ناگزیر به ترک ایران شده بودند. تا جایی که می‌دانم، هیچ انگلیسی‌ای در این کودتا شرکت نداشت. شاپور ریپورتر هم، که کارمند سفارت بریتانیا بود، از ایران خارج شده بود.

□ انگیزه آمریکاییها از مداخله در امور ایران تأمین منافع و سود برای شرکتهای نفتی بود یا مقابله با کمونیسم؟ یا هر دو؟

● شرکتهای نفتی آمریکا علاقه‌ای به مداخله در ایران نداشتند. در زمان ترومن، هنگامی که مذاکرات بین ایران و بریتانیا در جریان بود، دولت آمریکا از شرکتهای نفتی آمریکایی نظرخواهی کرد که آیا آنها مایل به مشارکت در برنامه‌های نفتی ایران هستند یا نه؟ پاسخ اولیه شرکتهای نفتی منفی بود. آنها مایل به مشارکت در امور اقتصادی و نفتی ایران نبودند و عمدتاً به این علت که در کویت و عربستان سعودی سخت مشغول کار شده بودند و خوب می‌دانستند که اگر فعالیت‌های نفتی ایران مجدداً آغاز شود تولید نفت در عربستان و کویت کاهش خواهد یافت، چون تولید در ایران بسیار خواهد بود. آنها علاقه‌ای به فعالیت در ایران نداشتند. این حقیقتی مستند است و اطلاعات بسیاری در کتابهای متعددی که در این باره نوشته شده درج شده است. علاوه بر این، آنها از این هراس داشتند که اگر در ایران به فعالیت مشغول شوند مشمول قانون ضد تراس است خواهند شد. در این زمان پرونده ضد تراس در مخالفت با شرکتهای نفتی در کویت در جریان بود و در صورت همکاری با ایران به آنها آسیب می‌رسید.

□ به قانون ضد تراس اشاره کردید. درست است که پنچ کارتل بزرگ نفت آمریکا نمی‌توانستند بدون تشکیل تراس، از نفت ایران بهره‌مند شوند و تشکیل تراس هم مخالف قانون آمریکا بود؛ اما مدتی بعد، آیزنهاور از کنگره آمریکا اجازه تراس پنچ شرکت را گرفت و قانون ضد تراس را لغو کرد به این عنوان که «اگر قانون ضد تراس

مخالف امنیت آمریکا باشد ملغی است.» به این ترتیب، بهره‌مندی آمریکا از سهم چهل درصدی کنسرسیوم را که چند ماه پس از کودتا منعقد شد، چگونه می‌توان توجیه نمود؟

- گواه اصلی این است که پس از کودتا ۱۴ یا ۱۵ ماه طول کشید تا یک معامله نفتی صورت گیرد. این به جهت متقاعد ساختن شرکتهای نفتی برای فعالیت در کنسرسیوم بود و دولت آمریکا ناگزیر شد پرونده حقوقی ضد تراس را ملغی کند. ایالات متحد ناگزیر بود امتیازی را برای شرکتهای نفتی، که مایل به مشارکت می‌شدند در نظر بگیرد. بنابر این، از یک سو، شرکتهای نفتی چندان متمایل به همکاری نفتی با ایران نبودند و از سوی دیگر، دولت آمریکا تحت تأثیر شرکتهای نفتی نبود که عوامل اقتصادی را در روابط خود با ایران لحاظ کند. در واقع، صرفاً عوامل ژئوپلیتیکی بود که دولت آمریکا را وادار به مداخله در ایران نمود.

□ یعنی همان ترس از کمونیسم؟

● بله.

□ اما آیا فکر نمی‌کنید که درباره کمونیسم بزرگنمایی صورت گرفت؟

- بله، این طور فکر می‌کنم و در این خصوص کمی مبالغه شد؛ اما آمریکاییها نظرشان این بود که بالاخره خطر کمونیسم در ایران وجود دارد و این برای آنها خطر مهمی بود که خود را آماده کردند. در این دوره، جنگ کره نیز در جریان بود و آمریکاییها در جبهه مخالف کمونیستهای چین می‌جنگیدند. اتحاد شوروی اروپای شرقی را به اشغال خود درآورده بود و بارها سعی در تصرف آذربایجان و کردستان ایران داشت. به نظر می‌رسید میان آمریکا و شوروی نیز جنگی در گرفته است. حتی اگر احتمال تسلط کمونیسم بر ایران ناچیز بود، دولت آیزنهاور در این مورد بسیار سختگیرانه‌تر از دولت ترومن حاضر به پذیرش هیچ خطری از جانب کمونیسم نبود.

در جنگ با کره نزدیک به ۵۰۰۰۰۰ سرباز آمریکایی به منظور متوقف ساختن نفوذ کمونیسم کشته شدند و برای آمریکا ساقط کردن دولت پیرمردی که در حل بحران نفت موفق نبود و بسیار سرسختانه با انگلیسیها رفتار می‌کرد عمل دشواری نبود. آمریکاییها خود را درگیر جنگ جهانی با کمونیسم می‌دیدند و اگر حاضر به قربانی کردن ۵۰۰۰۰۰ سرباز در کره شدند ساقط کردن دولتی مانند ایران برای آنها بسیار آسان‌تر بود.

□ در مورد حل مسئله نفت استدلال دکتر مصدق و یاران نزدیک او این بود که پیشنهادهای ارائه شده با اصل قانون ۹ ماده‌ای که قبلاً به تصویب مجلس رسیده بود منافات دارد. جناب عالی چه نظری در مورد مذاکرات انجام گرفته میان ایران و انگلستان دارید؟ و میانجیگری آمریکا در این مورد تا چه اندازه بیطرفانه بود؟

● باید بگویم که، به یقین، او می‌توانست از خیلی پیش با بریتانیاییها به توافق برسد. آمریکاییها ۱۸ ماه سعی کردند میان مصدق و بریتانیاییها مصالحه ایجاد کنند و برای رسیدن به چنین مصالحه‌ای فشار زیادی بر بریتانیا وارد کردند. بریتانیا به تدریج در مقابل این فشار پاسخ مثبت داد و حاضر به مصالحه شد. در آخرین ماههای حکومت ترومن آمریکاییها مایل بودند مصدق را برای پذیرش معامله‌ای متقاعد سازند که البته به محض سقوط مصدق مذاکرات آن صورت گرفت. اما مصدق بسیار سرسخت بود. به صراحت بگویم او بسیار لجباز بود. او با تمام این معاملات مخالفت کرد. در نهایت،

آمریکاییها هم منصرف شدند. مقامات آمریکایی، که پیش از آن حامی مصدق و مایل به انجام مصالحه‌ای در این میان بودند، به این نتیجه رسیدند که او خیلی سرسخت است و در نهایت، به دلیل همین سرسختی، دولت او سقوط کرد.

او می‌توانست معامله‌ بهتری انجام دهد که هم دربرگیرنده منافع ایران باشد و هم جبهه ملی را بر سر قدرت حفظ کند. به این ترتیب، او با دیکتاتوری شاه هم مخالفت می‌کرد. بنابر این، از نظر من بخشی از مسئولیت کودتا متوجه شخص مصدق بود. فکر می‌کنم او بسیار سرسخت و ایده‌آلیست بود. در دنیای واقعیات نمی‌توان ایده‌آلیستی فکر کرد و باید عملگرا بود. این، در واقع، یک مذاکره تجاری بود و او در این مورد بسیار سرسختی از خود نشان می‌داد.

□ آن‌گونه که شما در گزارش خود راجع به کودتای ۲۸ مرداد ذکر کرده‌اید در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد، مأموران سیا، به منظور ایجاد بیم و هراس از خطر به قدرت رسیدن توده‌ایها و تقویت موقعیت زاهدی، ابتدا، با پرداخت ۵۰ هزار دلار، یک جمعیت قلابی توده‌ای فراهم کردند. این عده، با سر دادن شعارهای حزب توده و حمل آرمهایی که در آنها شاه تقبیح و سرزنش شده بود، در خیابانهای تهران به راهپیمایی پرداختند و مجسمه‌های شاه و پدرش را از میدانهای تهران پایین کشیدند و حتی عده‌ای به مقبره رضاشاه نیز هجوم بردند. در خلال این حوادث، هندرسن سفیر آمریکا طی ملاقاتی با دکتر مصدق درخواست کرد نیروهای پلیس برای پراکنده کردن تظاهرکنندگان وارد عمل شوند. این درخواست مورد موافقت دکتر مصدق قرار گرفت و، به این ترتیب، از یک طرف سران حزب توده با فراخواندن اعضا و طرفداران خود از خیابانهای تهران آنان را از معرکه دور کردند؛ از سوی دیگر، بسیاری از افراد پلیس هم، پس از این تظاهرات، به صف مخالفان دکتر مصدق پیوستند. غیر از ملاقات هندرسن، عوامل دیگر آمریکایی در ایران در این روزها چه کارهایی انجام دادند؟

● مطالبی که به آنها اشاره کردید موضوعاتی بودند که همه مردم به آنها فکر می‌کردند. آنچه مردم می‌گفتند این بود که زمانی که مصدق متوجه شد آمریکاییها قصد براندازی حکومتش را دارند تسلیم شد. او احساس کرد که آمریکاییها آنقدر قدرتمند هستند که او نمی‌تواند مانع آنها شود. فکر می‌کنم اگر مصدق در آن روزها نیروهای خود را بسیج می‌کرد احتمالاً می‌توانست از این واقعه جلوگیری کند. تمام آنچه که آمریکاییها برای سقوط مصدق انجام دادند بسیج ایرانیان و تظاهرات آنان در مخالفت با مصدق

بود و کودتای ۲۸ مرداد بر این امر کاملاً متکی بود. مصدق به راحتی می‌توانست مردم و طرفداران جبهه ملی را فراخواند. به عنوان مثال، رویدادهای مشابهی در یک سال قبل در ۳۰ تیر به وقوع پیوست؛ اما مصدق کاری انجام نداد. من احساس می‌کنم این اشتباه او بود. فکر می‌کنم او می‌توانست مانع از وقوع کودتا شود. هندرسن به مصدق گفته بود بهتر است افراد حزب توده در خیابانها اجتماع نکنند؛ در نتیجه، مصدق هم به طرفدارانش گفت از تجمع در خیابانها پرهیز کنند.

سؤال این است که چرا مصدق تحت تأثیر هندرسن قرار گرفت؟ به هر حال، او نخست‌وزیر و مسئول این تصمیم بود. من فکر می‌کنم او در این زمینه از خود ضعف نشان داد. رهبری او ضعیف بود. او تسلیم شد و افسران سیا، که عده آنها پنج نفر بیشتر نبود کودتا را انجام دادند. کرمیت روزولت که سی و هشت سال بیشتر نداشت یکی از آنها بود. سه تن دیگر تقریباً سی ساله بودند و یک نفر دیگر هم هنوز به دانشگاه نرفته بود و نزدیک به بیست و پنج سال سن داشت. این پنج نفر، که حتی یکی از آنان نیمه شنوا بود و من او را ملاقات کرده‌ام، باعث موفقیت کودتا شدند. او اصلاً نمی‌توانست بشنود.

□ اشرف پهلوی در قسمتی از خاطرات خود اشاره می‌کند که در آستانه کودتا (تابستان ۱۳۳۲) پس از ملاقات با دو مرد که یکی آمریکایی و نماینده جان فاستر دالس و دیگری انگلیسی و نماینده وینستن چرچیل بود، مأمور می‌شود تا با یک سفر غیرقانونی به تهران، نامه‌ای را که حاوی پیام آنان برای شاه بوده، به دست برادرش برساند. البته او موفق به دیدار برادرش در تهران نمی‌شود و، آن طور که خودش می‌گوید، نامه را به ثریا زن برادر خود می‌دهد ولی از محتوای نامه و اسامی دو مردی که در فرانسه با آنان ملاقات کرده بود چیزی نمی‌گوید.^۶ جناب‌عالی، که با دست‌اندرکاران کودتا دیدار و مصاحبه داشته‌اید، از مضمون این نامه اطلاعی پیدا کردید یا خیر؟

● همان‌طور که قبلاً گفتم، کودتا یک تصمیم کاملاً آمریکایی بود؛ اما پس از اینکه تصمیم به سرنگونی مصدق گرفتند باید ابتدا شاه را از قصد خود مطلع می‌کردند. این کار آسانی نبود. بنابراین، سه راه را آزمایش کردند. نخست از طریق شوارتسکف اقدام کردند. از اشرف پهلوی هم کمک خواستند. آمریکاییها یک افسر نظامی را به فرانسه اعزام کردند تا با اشرف ملاقات کند. اشرف در حال بازی قمار در کازینوی در فرانسه

۶. اشرف پهلوی. من و برادرم. (خاطرات اشرف پهلوی). تهران. نشر علم. ۱۳۷۵. صص ۲۴۴-۲۵۴.

بود. به هر حال، افسر آمریکایی ضمن دیدار با اشرف به او اطلاع داد که آمریکاییها در صدد طرح نقشه‌ای برای سرنگونی مصدق هستند؛ و از او خواست، ضمن بازگشت به ایران و دیدار با برادرش، شاه را به عملی شدن این اقدام متقاعد سازد. اما او در تهران نتوانست این کار را انجام دهد و این برنامه شکست خورد. در نهایت، کریمت روزولت با اتومبیل به کاخ شاه رفت و با او صحبت کرد.

□ چرا اسناد و مدارک مربوط به کودتا منتشر نشد؟ گفته می‌شود بسیاری از اسناد موجود در وزارت خارجه آمریکا و سیا نابود شده‌اند. شما چه اندازه از این اسناد را ملاحظه کردید؟

● من در تحقیق خودم درباره کودتا بیشتر به مصاحبه‌هایی که با مردم و عوامل کودتا انجام دادم متکی بودم. بسیاری از نکات مهم کودتا مکتوب نیست و بسیاری از نوشته‌ها کاملاً مستند نیست. من اطلاعاتم را از طریق مصاحبه‌های مختلف با مقام‌های سیا و افراد مسئول دیگر به دست آوردم.

در ایالات متحده قانونی وجود دارد که براساس آن شهروندان تمام ایالات می‌توانند تقاضا کنند اسناد را ببینند. من هم چندی قبل، تقاضا کردم اسناد کودتا را رؤیت کنم. پس از آن، سازمان سیا تاریخی را برای انتشار تمام اسناد محرمانه اعلام کرد.

□ چه تاریخی را برای انتشار اعلام کردند؟

● فکر می‌کنم آخرین ماههای سال جاری^۷ باشد و قرار است در روزنامه‌های آمریکا اسنادی که سیا از سال ۱۹۵۳ نگهداری کرده منتشر شود. اما آنها اسناد عمده نخواهند بود؛ گفته می‌شود بسیاری از آنها نابود شده‌اند.

هنگامی که با افراد مسئول و مطلع درباره کودتا مصاحبه می‌کردم یکی از افسران سیا به من گفت که پس از کودتا، سازمان سیا تاریخ رسمی کودتا را با تمام جزئیات به رشته تحریر درآورد اما این کتاب نیز مفقود شده است؛ در نتیجه، به نظر می‌رسد حتی اسناد کودتا نیز که در اختیار سیا بوده اکنون وجود ندارد.

□ شما موفق به دیدن چه اسنادی شدید؟

● چند سند مربوط به این دوره را از سیا به دست آوردم. اما هیچ یک از آنها درباره کودتا چیزی نمی‌گوید. بیشتر اسناد مربوط به گزارشهای سالانه اوضاع ایران در اوایل دهه ۱۹۵۰ و اواخر این دهه تا دهه ۱۹۶۰ بودند. سازمان سیا همه ساله گزارش سالانه‌ای

۷. منظور سال ۱۹۹۸ است. تاریخ این مصاحبه اواخر فوریه ۱۹۹۸ است.

از تحلیل خود درباره اوضاع ایران ارائه می‌کرد؛ ولی در میان این اسناد نکته مهمی درباره کودتا نیامده بود.

□ مقامهای رسمی آمریکایی تاکنون چه توجیهی برای نابودی اسناد مربوط به کودتای ۱۹۵۳ ارائه کرده‌اند؟

● چندی قبل سیا اعلام کرد که تمام مدارک مربوط به کودتا را جست‌وجو کردند؛ اما به این نتیجه رسیدند که تمام آنها مفقود شده است. گفتند که هنگام نظافت و تنظیم فایلها، این اسناد دور ریخته شدند. اینکه این مطلب صحت دارد یا نه من، نمی‌دانم؛ ولی شما نباید تعجب کنید از اینکه آنها اسناد خود را فاش نمی‌کنند.

□ من تعجب نمی‌کنم ولی بعضی از افراد که هنوز درباره سابقه تاریخی روابط آمریکا با ایران نگرش رمانتیک دارند تعجب خواهند کرد... درباره کودتای تیمسار قهرنی با توجه به اطلاعاتی که جناب عالی جمع‌آوری کرده‌اید لطفاً بفرمایید چطور شد قهرنی که در کودتای سال ۱۳۳۲ به عنوان فرمانده پادگان نظامی رشت از کودتا و شاه حمایت می‌کرد چند سال بعد برضد رژیم تصمیم به کودتا می‌گیرد؟

● او، به‌رغم حمایتی که از کودتا و شاه کرده بود، چند سال بعد به این نتیجه رسید که کودتا خطا بوده است و تصمیم گرفت برضد حکومت شاه و نه شخص شاه، توطئه‌چینی کند. پس از کودتا، شاه او را به ریاست اطلاعات ارتش منصوب کرد. در این سمت، توانست به راحتی نقشه خود را تنظیم کند. بنابراین قهرنی اندیشه کودتا را پس از کودتای ۱۹۵۳ در سرپروراند. هنگامی که دریافت کودتای زاهدی یک حکومت فاسد آمریکایی را برکشور مسلط کرده است، در این زمان بود که به فکر تنظیم نقشه و اجرای برنامه‌هایش افتاد. قهرنی یک ناسیونالیست بود و می‌خواست ایران را از راهی که با کودتای ۱۹۵۳ پیموده بود بازگرداند. او گروهی از توطئه‌گران را، که غالب آنان بعدها همراهی با علی امینی را برگزیدند و حتی وارد کابینه او شدند، دور خودش جمع کرد. حسن ارسنجانی و اسفندیار بزرگمهر دونفری بودند که در این کودتا با قهرنی خیلی نزدیک بودند.

□ هدف اصلی قهرنی و همفکران او از این کودتا چه بود؟

● هدف آنان براندازی حکومت وقت بود که فکر می‌کنم دولت منوچهر اقبال بود و جایگزینی حکومتی جدید که علی امینی، قهرنی، ارسنجانی و دیگران از اعضای آن

می‌شدند. در این زمان امینی سفیر ایران در واشینگتن بود. در نتیجه، او مستقیماً در طراحی کودتا نقشی نداشت؛ اما تا حدودی از آن آگاه بود. قره‌نی افرادی را که برای طرح خود در نظر گرفته بود همگی طرفدار اصلاحات بودند و می‌خواستند اصلاحات و تحولاتی مثبت در ایران صورت گیرد. بنابراین، کودتا با هدف انجام دادن اصلاحات در ایران طراحی شد. البته باید بگوییم که امینی عملاً دخالتی در کودتا نداشت؛ ممکن است او از وقوع چنین کودتایی اطلاع داشته ولی این کودتای قره‌نی بود، نه کودتای امینی.

□ در مورد جزئیات طرح کودتای قره‌نی و ارتباطی که با آمریکاییها پیدا کرد به چه اطلاعاتی دست یافتید؟

● قره‌نی می‌دانست که شاه از نقشه او مطلع خواهد شد؛ بنابراین، پیشدستی کرد و در مقام رئیس اطلاعات ارتش به شاه اطلاع داد که در حال طراحی نقشه‌ای است تا از این طریق افرادی را که به شاه وفادار نیستند شناسایی نماید. بدین ترتیب، او نقشه کاذبی را تنظیم کرد و، در واقع، از این طرح به عنوان پوششی برای نقشه واقعی خود استفاده کرد تا اگر شاه از نقشه او اطلاع یافت احساس کند که این فقط بخشی از نقشه کاذب او است. این عمل تحریک آمیز که او به خوبی شاه را مطلع کرده کاملاً در تهران آشکار بود اما هدف قره‌نی از این فریبکاری تداوم نقشه اصلی بود.

البته جزئیات دیگری نیز وجود دارد ولی مطلب مهم دیگر آن است که او به این نتیجه رسیده بود که موفقیت نقشه‌اش در گرو حمایت آمریکاست؛ به این جهت، به سفارت آمریکا مراجعه کرد و سازمان سیا را از اهداف خود مطلع کرد.

ریچارد کاتم، که بعدها به عنوان یک نویسنده درباره مسائل ایران شهرت یافت، در آن زمان افسر سیا و مأمور تماس با قره‌نی بود. نکته بسیار جالب و مهم آن است که سازمان سیا این نقشه را دنبال می‌کرد؛ اما چیزی در این خصوص به شاه نگفت و این به آن مفهوم است که سیا با این نقشه موافق بود. به عبارت دیگر، به آن چراغ سبز نشان داد و از کودتای اصلاح طلبانه حمایت کرد.

□ شما در کتابتان، که به فارسی هم ترجمه شده، به تماسهای قره‌نی با مقامهای سیاسی سفارت آمریکا و رئیس پایگاه سیا و همچنین وابسته نظامی آمریکا و اعضای گروه مستشاری ایالات متحد در ایران اشاره کرده‌اید. آیا اسناد و مدارک مکتوب در مورد این تماسها وجود دارد؟

● من این اطلاعات را در مصاحبه‌هایم با مأموران سیا به دست آوردم. به هر حال، ملاقات او با آمریکاییها محرز است. او به ریچارد کاتم مراجعه کرد. کاتم از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸ به عنوان مأمور سیا در ایران فعالیت می‌کرد و به طرفداری از مصدق و جنبش ملی شدن نفت شهرت داشت. در واقع، فعالیتهایی برای نزدیک کردن شاه به مصدق انجام داده بود و قره‌نی سوابق او را خوب می‌دانست. به این جهت، جریان نقشه و فعالیتهای خود را به اطلاع کاتم رساند و گفت که در حال انجام دادن چه کاری است به این امید که کاتم بتواند از دولت آمریکا چراغ سبزی برای او بگیرد. قره‌نی به دنبال پند و اندرز نبود بلکه کمک می‌خواست. البته از آمریکاییها پول نمی‌خواست و صرفاً به دنبال چراغ سبز بود. از آنها می‌خواست تا مانع کارهایش نشوند؛ آمریکاییها هم چنین کردند.

□ شما که کودتای ۱۹۵۳ را یک کودتای کاملاً آمریکایی می‌دانید حتماً می‌پذیرید که پس از کودتا، نفوذ آمریکا در هیئت حاکمه ایران بسیار جدی بوده است. یک اساسی که به ذهن متبادر می‌شود این است که، به‌رغم این نفوذ، آنها چه نیازی به کودتای دیگر دیدند؟ چه مانعی برای مذاکره مستقیم آنها با شاه وجود داشت و اساساً چه نظری نسبت به قره‌نی داشتند؟

● آمریکاییها در ۱۹۵۳ شاه را مجدداً به قدرت رساندند؛ اما از اینکه شاه دست به اصلاحات نمی‌زد خوشنود نبودند. بعد از کودتا، شاه اقدامی اساسی برای تغییر اوضاع انجام نداد. آمریکاییها احساس می‌کردند که به منظور بهبود اوضاع و از بین بردن ناآرامیها لازم است شاه اصلاحات اقتصادی و سیاسی را در کشور صورت دهد. در سالهای پس از کودتای ۱۹۵۳، ایالات متحده، به طور فزاینده‌ای، مایل به هدایت شاه در مسیر اصلاحات بود. حمایت آنان از قره‌نی در همین جهت بود. قره‌نی فرصتی را در اختیار آمریکاییها گذاشت که مورد نظرشان بود. به این ترتیب، یک دولت اصلاح طلب، نظیر امینی که آمریکاییها هم به او تمایل داشتند، روی کار می‌آمد. آمریکاییها از فرصتی که قره‌نی به آنها پیشنهاد کرد خوشنود بودند و ظاهراً هیچ عملی برای متوقف ساختن آن انجام ندادند. سه سال بعد، هنگامی که امینی به نخست‌وزیری رسید، آمریکاییها کاملاً از این امر راضی بودند. البته فعالیتهای دیگری هم داشت انجام می‌گرفت و کاتم به طور سری اقدامات دیگری به منظور هدایت شاه در مسیر اصلاحات انجام می‌داد. آنها از شاه حمایت می‌کردند و، در عین حال، او را در جهت اصلاحات هدایت می‌نمودند.

اما در مورد قرنی باید این نکته را بگوییم: هنگامی که با ریچارد کاتم نماینده سیادر این خصوص صحبت می‌کردم او قرنی را افسری نظامی و ملی‌گرا توصیف کرد و همچنین او را به جمال عبدالناصر تشبیه نمود. شایان ذکر است که آمریکاییها از ناصر حمایت می‌کردند و هنگامی که او برای نخستین بار به قدرت رسید معتقد بودند که ناصر می‌تواند در مصر اصلاحاتی انجام دهد و حتی در جریان جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶ هنگامی که اسرائیل، بریتانیا و فرانسه به مصر حمله کردند آمریکاییها با حمایت از ناصر او را نجات دادند، همان‌طور که از قرنی حمایت کردند؛ زیرا خواهان اصلاحاتی در ایران بودند. آنها، در مجموع، احساس‌شان این بود که اگر پادشاهان محافظه‌کار در خاورمیانه از اصلاحات استقبال نکنند، کمونیسم قدرتمند خواهد شد.

□ آیا اصلاحاتی که قرنی در صدد تحقق‌شان بود همانی نبود که چند سال بعد امینی دنبال کرد؟
دیگر اینکه این ایده‌ها تا چه حد به خودشان مربوط بود؟

● فکر می‌کنم همین‌طور است. امینی و شاه در نهایت همان کاری را انجام دادند که هدف کودتا انجام‌دادن آنها بود. شاه، همان‌طور که قرنی می‌خواست، ارسنجانی را برای وزارت کشاورزی منصوب کرد و من فکر می‌کنم برخی دیگر از اعضای کودتا نیز در حکومت امینی حضور داشتند.

اما در مورد ایده‌های قرنی و اندیشه کودتا، همان‌طور که قبلاً گفتم، او درست پس از کودتای ۱۹۵۳ وقتی که دید یک حکومت فاسد آمریکایی برکشور مسلط شده است اندیشه کودتا را در سرپروراند. نقشه کودتا هم یک نقشه داخلی بود و از خارج برآن تحمیلی صورت نگرفته بود.

□ در مورد فاش شدن کودتا اظهارنظرهای مختلفی شده است. گروهی معتقدند انگلیسیها شاه را از واقعیت عملیات قرنی آگاه کردند؛ خصوصاً این که قرنی و شاپور ریپورتر، یکی از عوامل اصلی سازمان اطلاعاتی MI-6، سخت مخالف یکدیگر بودند. بعضی می‌گویند مقامات دولت آمریکا موضوع رابه شاه خبردادند به این ترتیب که ابتدا قصد داشته‌اند فعالیت‌های قرنی را زیرنظر بگیرند و هنگامی که این فعالیتها جنبه تهدید به خود گرفت، شاه را آگاه سازند. جمعی بر این باورند که افرادی مانند تیمور بختیار و سپهبد علوی مقدم شاه را از مقاصد قرنی آگاه ساختند، چون از رقبای او بودند. بنابراین، از هر فرصتی برای بی‌اعتبارکردن او استفاده می‌کردند؛ و، بالاخره، دکتر کاتوزیان معتقد است طرح کودتا را

شورویها به اطلاع رژیم پهلوی رساندند.^۸ به نظر شما کدام نظر به حقیقت نزدیک تر است و چگونه کودتا فاش شد؟

● من هیچ‌گاه نتوانستم در این خصوص اطلاعات موثقی به دست آورم. بسیاری بر این باورند که انگلیسیها نقشه کودتا را آشکار کردند و شاه را متقاعد ساختند که این یک کودتای واقعی است. البته این امر قابل توجیه است؛ زیرا دولتی که قره‌نی درصدد سرنگونی آن بود طرفدار انگلیس به شمار می‌رفت؛ بنابراین، محتمل‌ترین نظر این است که انگلیسیها این کار را کردند و این به آن معنی نیست که نظرات دیگر را کاملاً نادرست بدانیم؛ افرادی مانند تیمور بختیار و حتی آمریکاییها ممکن است هر کدام به نحوی این کار را انجام داده باشند.

قره‌نی پس از بازداشت، به اشتباه خود پی برد و به این نتیجه رسید که راه خطایی

۸. خاطرات سیاسی خلیل ملکی. به کوشش محمدعلی کاتوزیان. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸. صص ۱۲۱-۱۲۲.

در پیش گرفته بود. در نتیجه به بازرگان نزدیک شد و به نهضت آزادی پیوست و با آنان همکاری کرد.

□ نظر شما در مورد آنچه که بعداً تحت عنوان انقلاب سفید و اصلاحات ارضی در ایران اجرا شد چیست؟

● مهم‌ترین بخش انقلاب سفید، طرح اصلاحات ارضی بود. درک من این است که برنامه اصلاحات ارضی بسیار وسیع بود. به یاد دارم که در جایی خواندم در حدود نیمی از کشاورزان بدون زمین، براساس این برنامه صاحب زمین شدند. از نظر من، این قدم بزرگی به جلو بود. برنامه بسیار وسیع و بسیار جدی بود. بعضی از مواد دیگر انقلاب سفید، مانند مبارزه با بیسوادی، هم بسیار مهم بود. مشکل اصلی انقلاب سفید این بود که حرکت آن پس از چند سال رو به کندی گذاشت و متوقف گردید؛ یعنی شاه آن را ادامه نداد؛ ولی طی چند سال اول، به نظر من، به خوبی پیش رفت و اگر ادامه می‌یافت بسیار برنامه خوبی بود. البته برنامه نواقص و معایبی هم داشت؛ به خصوص که خبری از اصلاحات سیاسی در آن نبود؛ اما، به هر حال، با انقلاب سفید اقدامات مثبتی در ایران صورت گرفت. این برنامه مربوط به زمانی بود که ایران از جامعه فئودالی به سوی جامعه نوین حرکت می‌کرد. اگر انقلاب سفید در ایران صورت نمی‌گرفت، این کشور اکنون وضعیتی مشابه افغانستان داشت. این برنامه اساساً طبقه فئودال را در ایران نابود کرد. می‌دانید که در ایران طبقه زمیندار بسیار قدرتمند و در واقع طبقه حاکم بود. شاه این طبقه را از بین برد. البته مسئله این است که چرا شاه این برنامه را دنبال نکرد و برخی اصلاحات دیگر را بر آن نیفزود. پس از نابودی طبقه زمیندار، ایران دموکراتیک نشد و شاه خودش بر آن سلطه یافت. در واقع انقلاب سفید صحنه کارزاری بود با نقاط قوت و ضعف. او پشت طبقه زمیندار را شکست و طبقه جدیدی که وابسته به خودش بود به وجود آورد، عروسک‌هایی مانند [اردشیر] زاهدی و [اسدالله] علم، افرادی از این قبیل بودند. درباریان و این قبیل افراد جانشین طبقه زمیندار شدند.

□ به نظر می‌رسد نسبت به این نوع اصلاحات، دولت آمریکا و دست‌اندرکاران سیاست خارجی آن کشور رویه مشخص و واحدی نداشتند. در زمان کندی، شاه تا حدودی تحت فشار قرار می‌گیرد؛ ولی بلافاصله پس از قتل او، لیندن جانسن با پرداخت ۲۰۰ میلیون

دلار وام جهت خرید تسلیحات به شاه موافقت می‌کند. همچنین لایحه مصونیت قضایی مستشاران آمریکایی با عجله زیاد در مجلسین ایران به تصویب می‌رسد. آیا این روند بیان‌کننده نوعی تناقض در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران نیست؟ همچنین حاکی از این نیست که اصلاحات در ایران برای آمریکاییها چندان جدی نبوده است؟

● در واقع، تناقض وجود ندارد. ایالات متحده در صدد انجام دادن این اصلاحات بود؛ زیرا احساس می‌کرد این اصلاحات برای برقراری ثبات سیاسی در ایران امری حیاتی است و از شدت ناآرامیها در کشور می‌کاهد. به همین سبب، چنانکه قبلاً اشاره کردم، ایالات متحده در صدد پیشبرد اصلاحات در ایران بود.

در خصوص فروش تسلیحات به ایران، این شاه بود که از زمان کودتا تا دوران کیسینجر در صدد خرید اسلحه بود. طی این دوره شاه همه ساله تقاضای خرید اسلحه بیشتری می‌کرد. او شیفته تسلیحات به ویژه هواپیمای فانتوم بود. آمریکاییها به او گفتند ضرورتی به خرید این مقدار اسلحه نیست و می‌خواستند خریدهای تسلیحاتی شاه را محدود کنند ولی شاه دیوانه تسلیحات نظامی بود. این حقیقتی است که آمریکاییها به او اجازه خرید تسلیحات را در این دوره دادند؛ اما نگذاشتند که به همان میزانی که مایل است تسلیحات خریداری نماید زیرا احساس می‌کردند برای ایران ضروری نیست و پول دولت ایران باید در جهت توسعه صرف شود نه خریدهای نظامی. ایالات متحده در این دوره قصد داشت برای خوشنودی بیشتر ایرانیان و کاستن ناآرامیها و جلوگیری از بی‌ثباتی، شاه را به اتخاذ سیاستهایی در جهت اصلاحات تشویق نماید.

مایلم این نکته را اضافه کنم که کابوس بزرگ آمریکاییها تکرار کودتایی در ایران مانند کودتای ۱۹۵۸ عراق بود که در آن قاسم پادشاهی عراق را فروپاشید و به روی کار آمدن صدام حسین انجامید. آنها احساس می‌کردند که وقوع کودتا در عراق به جهت وجود پاره‌ای ناآرامیهاست. آمریکاییها می‌خواستند شاه به پادشاهی اصلاح طلب و نوگرا تبدیل شود. این امر مسلم است که آنها در صدد برقراری و ایجاد دموکراسی در ایران نبودند اما می‌خواستند اصلاحاتی در ایران صورت بگیرد.

نکته دیگر اینکه خرید تسلیحات نظامی از سوی شاه ارتباطی به سیاست داخلی وی در ایران نداشت. نوع سلاحهایی که دولت آمریکا در اختیار شاه قرار داد بیشتر از نوع تجهیزات دریایی و هوایی و مانند آن بود و ابزار سرکوب به حساب نمی‌آمدند.

ساواک افزارهای سرکوب مخالفان را فراهم می‌کرد.

□ مگر ساواک ابزار سرکوب خود را از کجا فراهم می‌کرد؟

- البته به طور همزمان ایالات متحده به ایجاد ساواک کمک کرد و روحیه سرکوبگرانه شاه را تقویت می‌کرد.

□ پس از سقوط دولت امینی امکان هرگونه فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز در چارچوب قانون اساسی در صحنه مسائل داخلی کشور از میان رفت و شکل مبارزه و فعالیت سیاسی به صورت زیرزمینی و مسلحانه مطرح شد. البته برخی از مخالفان، به خصوص کسانی که سوابق توده‌ای داشتند، جذب دستگاه اداری و سیاسی کشور شدند و رژیم هم پذیرفت. دولت آمریکا، که به زعم شما از روند اصلاحات حمایت می‌کرد، در این دوره چه دیدگاهی نسبت به اوضاع جاری ایران داشت؟

- پس از امینی و پس از اینکه شاه برآن شد انقلاب سفید را عملی سازد آمریکاییها براین باوربودند که شاه، در نهایت، متوجه درخواستهای آنان شده است. آنها به این نتیجه رسیدند که شاه نهایتاً پذیرفته است اصلاحاتی انجام بگیرد و مایل است نقش پادشاهی اصلاح‌طلب را ایفا کند. (متأسفانه باید بگویم دیکتاتوری اصلاح‌طلب).

در این دوره، و به خصوص از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰، اقتصاد ایران به سرعت رو به شکوفایی گذاشت. ایران غنی و غنی‌تر شد و مبالغ هنگفتی از این ثروت برای مردم صرف می‌شد. آموزش و پرورش گسترش زیادی یافت. برق به روستاها کشیده شد و تحولات بسیار دیگری به وقوع پیوست. بنابراین، آمریکاییها براین باور بودند که این تحولات موجب خوشنودی مردم ایران شده است. دیدگاه آنها در دوره پس از ۱۹۶۵ چنین بوده است. از این رو، دیگر نیازی به تحت فشار گذاشتن شاه برای انجام دادن تحولات سیاسی ندیدند.

مسئله مهم دیگر آن است که توازن قوای آمریکا و شاه در این دوره دچار تحول شد. در طی ده سال نخست پس از کودتای ۱۹۵۳ آمریکا بسیار قدرتمند بود و دولت آمریکا می‌توانست شاه را برای اجرای اموری تحت فشار قرار دهد؛ اما، در دهه ۱۹۶۰، آمریکا به تدریج به شاه وابسته می‌شد.

به عنوان مثال، کمکهای اقتصادی ایالات متحده به ایران و شاه در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ بسیار زیاد بود؛ اما در اواسط دهه ۶۰ این کمکها قطع شد و شاه دیگر هیچ

وابستگی‌ای به کمک‌های اقتصادی آمریکا نداشت؛ مبالغ هنگفتی از فروش نفت به دست می‌آورد و به لحاظ اقتصادی کاملاً مستقل بود. مهم‌ترین نکته‌ای که در مورد این تحول می‌توان گفت این است که در این دوره و در سال ۱۹۵۷، شاه به سیا اجازه داد یک مرکز استراق سمع در خراسان دایر کند. هدف از این اقدام، کنترل آزمایش‌های موشکی شوروی بود که در اواخر دهه ۱۹۵۰ شروع شده بود. در اواخر دهه ۱۹۵۰ اتحاد جماهیر شوروی به سرعت بر تعداد موشک‌های خود می‌افزود و آنها را در آسیای میانه و در نواحی شمال استان خراسان آزمایش می‌کرد. برای آمریکا کنترل این آزمایش‌ها بسیار مهم بود و تنها راه کنترل آنها ایجاد مرکز استراق سمع در شمال ایران بود. بنابراین، وقتی که این مرکز ایجاد شد آمریکایی‌ها بسیار به آن وابسته شدند و شاه از این موضوع در مناسبات خود استفاده می‌برد و می‌گفت اگر شما می‌خواهید این مرکز را حفظ کنید نباید مزاحم من شوید و مرا تحت فشار بگذارید. به این ترتیب، در دهه ۱۹۶۰ او موفق شد به تدریج از وابستگی خود به ایالات متحده بکاهد. آمریکا دیگر نمی‌توانست شاه را برای انجام‌دادن اصلاحات مجبور نماید و در این مرحله روند اصلاحات متوقف شد و شاه هر کاری که مایل بود انجام می‌داد.

به همین دو علت آمریکایی‌ها دیگر نسبت به مسائل داخلی ایران توجهی نمی‌کردند؛ حتی دست از کنترل وقایع داخلی ایران برداشتند؛ در نتیجه، از وجود تمام گروه‌های رادیکال بی‌اطلاع بودند (منظورم گروه‌های چپ و گروه‌های اسلامی است که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ ظهور کردند). آمریکایی‌ها از وجود چنین گروه‌هایی اطلاع داشتند اما آنها را چندان مهم نمی‌دانستند.

در چنین اوضاع و احوالی، آنان بصیرت خود را نسبت به تحولات از دست دادند. این مسئله مهمی است که از اواخر دهه ۱۹۶۰ شاه حتی می‌توانست به آمریکایی‌ها بگوید چکار کنند؛ یعنی وضعیتی کاملاً متفاوت با قبل. مثلاً شاه از آمریکا خواسته بود آمریکایی‌ها تماس خود را با اپوزیسیون ایران قطع کنند. در صورتی که می‌دانیم قبلاً ریچارد کاتم با مخالفان در تماس بود. از این زمان شاه دیگر مایل نبود سیا هیچ‌گونه اطلاعاتی در ایران گردآوری کند. در نتیجه، سیا در اواسط دهه ۱۹۶۰ فعالیتهای خود را در ایران متوقف ساخت. به عنوان مثال در اواخر دهه ۱۹۶۰ و در طول دهه ۱۹۷۰ در سفارت آمریکا، هیچ‌یک از افراد وزارت خارجه یا افراد سیا قادر به تکلم زبان فارسی نبودند. آنها هیچ کس را در سفارت نداشتند که بتواند فارسی

صحبت کند و این حاکی از ضعف آنان در نظارت بر امور سیاسی ایران است. نکته جالب دیگر آن است که شاه در این دوره از ساواک برای نظارت بر فعالیتهای سیا استفاده کرد تا جایی که گاهی وقتی افسران سیا به ایران می آمدند ساواک آنان را تحت تعقیب قرار می داد و تمام مکالمات تلفنی و حتی بیسیم سفارت و سیا را کنترل می کرد. آمریکا نمی توانست شاه را از این اعمال بازدارد زیرا به شاه وابسته بود.

□ هرچه به زمان پیروزی انقلاب اسلامی نزدیک تر می شویم ضعف تحلیل مقامات کاخ سفید نسبت به اوضاع داخلی ایران بیشتر می شود. وقایع سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ نشان می دهد که سرعت تحولات در ایران به حدی بود که آنها خودشان اعتراف می کنند که ما از درک مسائل ایران عاجزیم؛ به عنوان نمونه، گری سیک در کتاب خود می گوید ما در آمریکا به دنبال کسانی بودیم که اطلاعاتی در مورد امام خمینی به ما بدهند؛ بنابراین، از جیمز بیل، ماروین زونیس و ریچارد کاتم کمک گرفتیم. از کاتم خواستیم با دکتر یزدی تماس بگیرد و اطلاعاتی در این مورد به ما بدهد. یزدی حتی به نجف هم رفت و ما نتوانستیم از او اطلاعاتی بگیریم. آمریکاییها بر این باور بودند که طرفداران انقلاب در سراسر ایران پانصد هزار نفر بیشتر نیستند و هنگامی که با تظاهرات میلیونی مردم مواجه شدند خودشان اعلام کردند ما گیج شدیم. به عبارت دیگر، درون هیئت حاکمه آمریکا دیدگاههای متفاوتی درباره تحولات ایران مطرح بود. سایروس ونس و هارولد براون دیدگاههایی کاملاً مغایر با دیدگاه برژینسکی در مورد ایران و شاه داشتند. اینها همه نشان می دهد که هیچ گونه انسجام در سیاست خارجی آمریکا نسبت به تحولاتی که در ایران در جریان بود وجود نداشت. علاوه بر آنچه اشاره کردید، چه عوامل دیگری موجب شد دولت آمریکا نتواند واکنشهای مناسب و به موقع از خود نشان دهد؟

● علت عمده این وضعیت همان چیزهایی بود که پیشتر اشاره کردم. در اواسط دهه ۱۹۶۰ شاه اصرار داشت که آمریکا از کنترل سیاست داخلی ایران دست بردارد. سازمان سیا هم از برقراری تماس با مخالفان دولت و رژیم شاه منصرف شد. وزارت خارجه هم چنین رویه ای را دنبال کرد. از سال ۱۹۶۵ تا زمان انقلاب، ایالات متحده وقایع داخلی ایران را به دقت زیر نظر نداشت یعنی حدود ۱۲ سال از اوضاع ایران اطلاعات کاملی نداشت. در نتیجه، آنها نمی توانستند هیچ دیدگاهی درباره این جنبش داشته باشند. در این دوره، درک آنها از آنچه در ایران می گذشت بسیار سطحی بود.

وقتی انقلاب گسترش پیدا کرد آنها کاملاً شگفت زده شدند. آمریکاییها تصور می‌کردند شاه بر همه چیز تسلط دارد. از نظر آنها شاه توانسته بود اصلاحاتی را در ایران تحقق بخشد. کم‌کم که ایران ثروتمندتر شد آمریکاییها بیشتر به خواسته‌های شاه تن دادند و باور کردند که اصلاحات شاه، در مجموع اوضاع ایران را به سوی ثبات سوق خواهد داد. از نظر آنها اوضاع ناآرام ایران نمی‌توانست خیلی جدی باشد. به عنوان مثال، در اوایل دهه ۱۹۷۰ هنگامی که گروههای چریکی چپ مانند «فدائیان خلق» و «مجاهدین خلق» فعالیتهای خود را آشکار کردند آمریکاییها این گروهها را بسیار کوچک قلمداد می‌کردند. از نظر آنها، طرفداران این گروهها فقط چند جمعیت کوچک دانشجویی بودند. آنها اطمینان داشتند که این گروهها از حمایت مردمی برخوردار نخواهند بود. با آنکه این گروههای چریکی بسیار فعال بودند به طور جدی توجه شاه را هم به خودشان جلب نکردند.

□ از اینکه در این گفت‌وگو شرکت کردید سپاسگزاریم.